

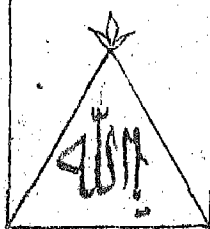
وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَهُوَ حَسْبُهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
مُحَمَّدٌ عَبْدُ اللَّهِ وَآلِهِ
وَسَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
مُحَمَّدٌ عَبْدُ اللَّهِ وَآلِهِ
وَسَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ

در کتابخانه جامع و باقر کاردی طبع شده

سید محمد رفیع



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4601

بسم الله الرحمن الرحيم

سید علی

گلگشت نصیبان بهارین طبع سرایستان شوق سیر و قلمبویان و رنگین خیالار حجتیه
فوق تماشاگران و ناگوین از اینجست بیدار مددی که باز از سر ایام بهاری بنایافته که صاحب بنای و کساست
کیفیت قضای شکایتش خاطر شتابان از سر عجب بیفتت فکیم در سیر نمودن است با جبار بهر مقام
آفرینش و بهر بهشت بر روی بنیزدگان کشودن سبحان مدد طرفه طلسم عقل فریب عجب و در گاری عینی باز
بخان باز آیت که حکم قضایم بندگان یا سکان جناب است ثابت بدو و اعظم و قدوره انبای انصاف
رونق چهره مجد و بهر روزی که رخسار و فتح و فیروز صاعد صاعد و علاء علاج معارج شجرت ارتقا محمد و
بختیاری محمد بساط عالی تباری زینده و سدید و بازوای مرجع نشین چار باش کشور کنانی اعظم محمد گرامی و
مرجع اما جد فلک جناب شرف اکابر بلند و دوام اکبر اعلی حجت خاندان بدرج طالع هادیون مهر سپهر و
اب و مقرون می مرام جود و احسان موجود و این بر تو اعتنان نور سیاهی شرف بلند آخری های ارج سعاد
و پاک گری برگزیده موجودات جهان خلاصه ایجاد و این دوستان و وجود موجود عقل و عشرت از ش ملائک و اوتقا
بشر و کوش نیست نماز از حسن منت ابروی طهارت و ضو از پاکیزگی طینت مدوح خاص عام مقبول کافه انا هم فرو

Centre

۱۰۰

دانیال بن جابر

در کمال غایت

ارزاقا نقیاض

بکلیات
از باب افتخار

مفتی محمد شفیع

[illegible]

جای خود و من را بخت
دستور دارا بهر سینه
در غلبه ام شکسته تمام
بخش می بر سرگشته
«بغارت شده جودت»
که نفسی ندارد ارگان

آن ادا داران
چایسیدار

مشاور و خزانکار
مربی و خزانکار
سخن و خزانکار
موفق و خزانکار
موفق و خزانکار

[illegible]

توقفت در میان مأمور

1952

ان وکيل دران امر

سورة لقمان

الملك

مجلس

۱۰۰

ازین رو می بینیم که

مجلس

ایالات متحده

تفصیل کے ساتھ

دین نامہ ایضاً

بسم الله الرحمن الرحيم

...

مستطیل

وہاں

بسم الله الرحمن الرحيم

١٢٤

10

وقت تنگ بمقابل صفای آنک هر دیوار جلای آینه جلای پیر سر سوسن عشق جان اگر زواران عیث
سنگ تنی بر عشاق تا طر ز عشقی بیاورند و عاشقان را بتائش از عشق جان تنگ عاز تا در چشم
الضاف خجالت میدوزند قدم حرکت نامر و زواران سر سوز و محمل از روی روانی و بمقابل برنگردیدن
گردن از سر لطافتش لغوه و پیشانی بهتری بجای فرشت طبعیان جهان را معجز و تیر بر و با ده در بر
سرشاران نشسته محققش خالی از تاثیر نماز گذاران بکام گذاردن هر نماز بران من کعبه اثر اول آداب
دو گانه شکر باعث تنبیه و تکمیل تغییرش زیارت بمقابل نوز و چهار تیمم ششای خاک پاک آن قطع زمین گشتن
آب کوثر و تسبیح عند العقل سواب قرین عای مستندان روان مقام سمیت فروش با عین قبول حق
اجابت دوش بدوش سه زهی بازار آرایش قرینی که دیدن بهر آن گردیده دینی و عارش جلای
سر سوز و بهارش لیلی باقیس در نماز و سر سوز و بهارش لیلی باقیس در نماز و سر سوز و بهارش لیلی باقیس در نماز
سست خارش و در خجالت بانی هر نگارش و زبان آید و صفحش که گنجینه و بهر زور دین خد صعد
بر بار و زمین در نماز نشی زمین تازه مینا و زیجا بدش بگردون فرقی ایجاد و در شاکش حسرت سر سوز
زان کوفته اند که رنگداریان بجز سر خونی هیچ نمیدوزند و تا فطر کار کند از سر لاله از احلی گزیندنی فی چه
دل ریخته اند تا آرزو مند ان هوس بدیشان نه نمایند و تناسی مطلوب قدم راه نفر ساید شوق پیر
بر خون کند که در حب جمرش نمودی نزار دو گل از نظره مشغول چگونه اشک بناد که خود را به هم گشت
فی می شمارد لب میگون شادان به بقدر سرخش و وقت و دزدان و برگ پان را ازین شاک از
ه فوغل خار در جگر نهان سه زینش پنجه مر جان خانی شده زو صرف از رنگ طلای و سر
شاک را از انجا برداشته باش منی سوخته اند تا مای ازان بر زبان بنزد و خد و سنگ زده بار
به بریار ریخته اند تا شانی ازان باقی نشود آب سپید و طراوت زمین بخشی پر و خسته که معالجه نماید
دین در گنج خاص و عام آبی ساخته چربا نشوید حساب خاک و بان خدنگزار و مقامان مستعد کا
ن امر باور اند که بی قید و وقت صحن دبی و آب یاشی منزه پای نظاره را در سر صفای باغش در می
ماه را بر خاک عزیت به بلندیدن می سپارند و خدا یکایکی که آیه تطهیر قابل سحر بران است و خوش

جدا بفتح و شدة و یاء و واو
و زال لفظ کسب سوار
حب مثل ما می رود از کار
و این را در حدیث گویند
یعنی خوب است که آیه
تکویید اذان آنست که
و یکی این است که بیایند
صلوات بر محمد و آل

دفعه هفتم
معنی آرزو کننده
از برای بجای

بعضی محکمہ وراثت و حج و عمرہ و خیرات
کریمان آباد

بسم الله الرحمن الرحيم

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب
سرکاری سندھ وزارت اعلیٰ

صفحاتی که به پیشانی غلطیدن بران چنانی نقل مکان بخیر یک در حالت جبار و کشتی ازان خاک بر زمین
غازه است که رنگ هزار آتش بر چه راه میان میرود غالب که غرض صانع ازلی از اینجا درین زمین بوده باشد
که حاکم خدا در این پیش نظر میسراند و در پیش با جوش می نشاند سبحان مانند خاک و بان پری پیکر چه حسیله
بهر حرکت قدم در جبار و کشتی تخم نفاست و صفای کارند و تقصیر نور ماه در جنب تلا لوان ازان بر میدارند
ادای قاست کوئی آنها محل ادای سبحان بی العظیم و انکس چهره فروزان طلیعت تابان سطح زمین جبار
سلسله لب جبار و آنها با خطره شاعی بقیضا متحد به توافق و تناسب حال و صورت حاصل شده با منطقه
با حلقه ملال شبهه بناسبت و لدا احوال ایشیه العم و احوال صند بخل که در احوال ایشیه و تدریث ذات الذنوب
که بهتر ازان سخن بنیده و زیر قدش خاک و بر را خالی از زر و گوهر که دیده و که شنیده چشم بدو رقیبان
بهشتی لقب بکرم پای پاکیزه بر شانه بالکلک زرتار از کشته که نشسته و او کامرانی میدهند و آب شهر حیوان
را در نگاه و وقتی نمی نهند در حالت آب پاشی آبی بزودی کار می آرند که کار ابرار را بر دوز سیاه می سپارند
در جنب یزید بن زیدان مشک بر میل اتصال فواره را از شتر ساری با با منگونی قال معقال هر که از
راه میان که غنچه نموده آب مشک خورده بر اه لذت عابدی نیست خضری سپیده نام خدا بر کی در انعام
کار خود انقدر مستعد و آماده که کوئی بازی بدینال شکار افتاده خدا نگهدار دینچه حسن نش و لطف تنظیم
است مخفی و عیب مالی گردون چشم از سه قضا ببارگش بنده ارادت کیش با فلک کی غلامان عاقبت ایش
زمانه که نکند اعطاش چه کند که عزیز بارگه او ندیده مان خویش با چاهها نیکی با چو ترهای صفای برای آب پاش
متصل هم دریا به موانع درست گردیده طرفه لطفها و اول انیک راه میان از تشنگی شکوه بر زبان میارند و در
انیکه قنایچه بعد ساست بر نزارند و سوادای این نفا رگبان از لطف صفای آب که هر دودر حالت رنجیده
بحوض یوسفی در بر دار و حلقی بر نواز و صدای آبشار و جلای سنگ و مرمر زده نشا ایش شوند و صورت
بنسازانگر ندیده بچاهی ازان گرفته اندرون نیاید بعد بجزریعت برون و بروندنی خضر ازان آبها
که کند و حیوان نزار در واه برستی که مهره آرائی دوکان با بغازه نقش و نگار پر زیبا مجمل حسن موقع
نی و بهزاد است و در واه را سوادها از صفای و جلای آب و آرائی آن متفا و بلند و زناها

و اما در این کتاب از این جهت
حق سبحانه تعالی باینست

20

الحمد لله

۵۴
کتابخانه

میں نے اپنے

مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحيم

طیور

100

امدادار مسطور

فصل في بيان

دکتر علی اکبر فیضی

شماره پانزدهم به شماره ۱۳
دار خود را بنویسید و بنویسید
تاریخ و محل نوشتن ۱۳

دهم دارالمصنفين
 دارالاربعين
 دارالاربعين
 دارالاربعين

اولی مرتبه از راهی و از راهی دیگر
مستقیم
از راهی و از راهی دیگر
مستقیم
از راهی و از راهی دیگر
مستقیم

[illegible]

۱۲۱- در بعضی از نسخ
 ۱۲۲- سلام بر سید عالم و
 ۱۲۳- سلام بر ارباب دود
 ۱۲۴- بعضی از نسخ
 ۱۲۵- سلام بر ارباب دود
 ۱۲۶- سلام بر سید عالم و
 ۱۲۷- سلام بر ارباب دود

[illegible][illegible][illegible]

۱۶
 که برای تو آه این
 شل است کرده و خوار خوار
 که می آید از جوی خنجر
 زنده از لایق شود که آید
 که باج می خورد از کج
 در دولت و عتبات غنچه
 و گاهی این چشم زار میجه
 می شود از سحر اعاده
 یعنی گشتن

مجنون بمقابلہ آبلہ بایان خار زار شکرش چگونہ در آید کہ بقول مشہور بہر این جلو خوردن دنیائی
فرما دزخین از لب شکرش اگر دشنامی در خواب شنیدی مدت العمر چشم بیدار از نگاه خریدار
بر روی شیرین ندیدی شیرہ جان پرور شیرین زبانش از قند مصر باجستان در ہجوم شستا
میدان دکانش بازار خریداری یوسف گنجان چشم بدور چرا باشد ہر کجا چشمہ بود شیرین
ہم دم و دمغ و مورگر دآیند ہنگام غلط کردن سخن لطف اعادہ بتقریر مکرر بنگاہ دلدادگان از
حلاوت شیرہ قند مکرر شیرین تر لذت آشنائی بوسہ گلو سوسنش اگر شکر آر آن لب سوال کشادہ
لغرض عذوبہ تر غرض ہر روز عیدیت کہ حلو خورد کسی دادناز دادہ از بسکہ حلاوت
گفتارش جان نازہ بقلب حاضران دیدہ از ہر لب دہن بشو شکر بدہانت بر آسمان سیدہ
ماتیان حلقہ تلخ گامی بذکر شیرین کاریش عذبا لبیان و مارت نصیبان خنل آشنائی بگفتگوی
لب شکر بابر شیرین زبان در پرکشش حال ہر بی سروپائی کہ بکلام عذوبت آگین و بیان
حلاوت قرن متوجہ گردیدہ بی اختیارش از بہر تار شیر آسا جان شیرین از قالب چکیدہ بآن
شکر بار گفتارش طلبہ نگین است و ہر حوت دگلزین از آن شکر بارہ لذت آگین در اجارہ نگاہ شیرین
عین قند و ہزار اعجاز عیسوی و بہتہ یک شکر خند ہر دو لب نوشین ہنگام گفتار شکر بار در دانی تقریر
شربت جان پرور در کنار مغز طرازی شیرین گفتارش طوطی زبان در شکرستان و دین تقریر شیرین
کاریش تلخ زبانان شکرین بیان جذا حلاوت نصیبہ روی دکانش کہ بران ہر کسی کہ چشم نمنا
کشادہ شیرین نگاہی نوشین لبان شکرین گفتار در نظرش از مزہ افتادہ سبحان اللہ حلو اینکہ
از دست نگاہین بد رستی آن پرداختہ نگاہ نظار گیان چون جنبش مرگان اگر از تماشايش طرح
رزد بر گردیدن نہ انداختہ بسان پیستہ و بادام حمیدہ آن بافرانش حظ دیدن راہ بر گردیدن
کم ساختہ لطف لغتہ کاران بکام و دہن رسیدہ ہرگزہ مکیدن زبان غنچہ دہانان بالبداہتہ چہیدہ
کام و دہانیکہ لذت آشنائی حلقہ پیمائی دکانش گردیدہ بی منت شان گل شیرہ شہر حلاوت بگذاشت
گلگونش چکیدہ خطائی بر حلاوت در حالت مضطرب بالذات نوشین لب شادمان شیر و شکر و کیفیت

[illegible][illegible]

غایت طاهر جاننا
 از نفعی با نام است
 عذای ارم برادر گزیده
 طاهر ازین با نفع
 بارش ازین نفع
 مان و درین نفع
 اینک ازین نفع
 طاهر ازین نفع

و در پیش از آنکه بوس و کنار حوران بستی در بر اگر گردن لطفت آشنای ساق عروسش ساق عروس
 شیرین شامی خلعت شود چون گردن برین طوق سنگینی از آن بار جانب نشاء کفایت هم از خود لوزیات جان
 اند از اقیه بر پیشانی با تریان لذت بیان و در شوق لطافت جباب مانای دکانش دریا از هر جانب
 دیده گریان پسته مرغی دکانش از دماغ حصرم و دو شتاب غرور با در برابر مره مفرغی رشته عینیت
 ساجی و عینی مفرغش آشنای غرضش حاصل کشید و یک و نعل کشم شمار و خودی بخود فرمای صاحبان
 و ذوق لی اختیار لب آن نوشین لبان شیرین و اهرسته خرمای بقدر رورده دکان آن شکری
 و آن و نخل بان لذت آشنای خرافشان حلاوت بیان فی خامه هنگام تحریر شرین کاش
 و ندان دعوی فیکر شکری هر حرف تقریرش چون حب نبات حلاوت بخش لب دهن اکنون علم
 زنگین قلم بدعوی تحریر تعریف دکان تمبولی سیره بر دار و خدا سیر خوش از
 معده که بر آرد و دکان تمبولی نمونه عشرت بولی است یک جلوه نازش وستان حدلولی سبحان
 از دست نگارین تواضع سیره پان بر روی سیر و جوان فتمه بر گلال شکسته داز بچکاری دمان عکاز
 یک بر دامن اسبان نگ شوق بسته طرف رنگین جلوه است که گلگور لب پان خورده اش چشم نشان
 و او بر تامل خندان می اندازد و کیفیت شنای او کالدهش کمیدن بان از زبان عنت قبول میا
 بهار سیره کمینش از زبان هند باج ستان عند القابل آن برگ پان از نفع لیز با هزار نوک نشسته بگر
 سنان گوهر دندانش از کوه پان یاقوت تک از دود گلگوری پان دکانش عرصه بر عقیق تنک
 هنگام خرمش فراش باد صبا گسترده و درین مبرور و تاشیر و باج بسایت و دفعت چنان
 بر کشدن گلوریدش موقوف هنگام تعلیق و تعلیب پان اگر در دیده در خیل خدایان دیده چون
 فروزن برگ در پان شماری بسیل سایلی بر دیگر می طعیده و بعضی نگینی طبع اگر ساختن گلوری
 پان شون و طرافتی خیر خوده بان باوای پان مصرعه سیره از دوست میرسد نیکوست انفا
 به نگاه استقامه گلوری پانش بنگاه است نمردن از خصمیتان گلگوری و خلوتیان رنگینی دران پرده
 از و طبعان برودت آشنای استعمالیش در تیغ مردمی جوهر افزا و ماده طبیعت محروم از الحاحان

اینک ازین نفع
 طاهر ازین نفع
 مان و درین نفع
 بارش ازین نفع
 عذای ارم برادر گزیده
 از نفعی با نام است
 غایت طاهر جاننا

طاهر ازین نفع
 مان و درین نفع
 بارش ازین نفع
 عذای ارم برادر گزیده
 از نفعی با نام است
 غایت طاهر جاننا

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

ایضاً بعضی خود روئی
شعبان الحرام خالی
صفر الحرام خالی
رجب الحرام خالی
ذو القعدة خالی
ذو الحجه خالی

پری طلقان باید دلزست بهی روز سبجی کندش لطفت دوسه نوشن است بهان مشتاقان سبانه
تقریر دلپذیر لذت ناشیاتی بی نظیرش درهای محبت و طرب بروی دلباشانده و فخریست کیفیت گردگان
از لغزش بی اختیاری در راه شوقش قدم بر جان افتاده انگور خلوات کجورش جان جهان است دلدار
عذوبت شیر و عسلش بهر پیر و جوان بی پروانه انگور در پیبه چنان فرعیده لطف است که گوی بر سینه
صفای و رشاهی عقد زین جلوه گز لطافت شفق آتش لذت شفق آتش ایوان بهر مایه و
نیک اندوخته و چاشنی کرکشی دانی شیرین ناز بارینان کی مخته گنج رنج محروم از لذت سامعه
فریشتگی و شیرین سخنی پری بکران در خلوت ناز لذت چاشنی ترنج از دل باور در مقابل محبت لوان
نارنج بی رنج جهان جهان کیفیت شفق آتش و ناسی لاله لطافت لبه با چنان علم آوازه می بر
افروشته که در عوض بهای کیدانه قبول نقد صد جان مشتاقان بجایه روانده شسته چشمه در و غروش
سجاست که در جنبه ای سبزه اش معامله آب حیات بی برگزیده و لطافت عذوقش بر نیت مومنان
پرور عیدی بالبداهه چیده هر قاش خزیره خلوات آگیش چون لاله عید طرب فرای خاطر مشتاقان
سر آواز دست لطف است آغوش از در دامن نابلزت گفتار شکر بارشادان خوشخو چون نیات بهر بی از
خزیره عذوبت معول است امانت بخش سپیده طبع حق سپندان بهر بهمانش قلعه است از نور و زور
آر است فرج پوش بر مقام رفیه در مهمز رگه و هبت اظفار طبعش مشک است جان پرورد و دشمنه باور
از هر که مبدیان و شکاری ذایقه فریبی قدم مستحکم کرده و خم شمشیر کیدار انداز کیده کشته خلوت در
تصرف آورده و در دامن و در حلق خلوت نام برآورده و مکر در با بی و کنار صد جهان خلوت در کنار
را قلم زلفه نواز می حکمرانی و کار فرائی نغمه عذوبت با در شرفیه صبح کار نابلزت کیدان لب بان شادان
عین لذت اشتیاق و بر اقامت صفای تخم بی بهمانش در مکر و دزدان سخنی غرور سلک نازان می نی عرو
شهره آفاق انقه آشنای نیست بهر بسته کند آفرایش از دود آگ نیستش چون حلقه پستان باری شیرین
در گلو بادام بادام خلوت شکاری در گرم باز دانی خلوت خوابی چون لطافت حوی خوابی دل شکاری
بایران بهر کجای و در سجائی و جابر غریبا غاص راجعه وجود لذت افزائی صد گونه لذت شادان کجور و

[illegible]

مفتوحین بکسران
عادی و دایم
نسخه استنساخ
بمعنی خودشان
افعال و افعال
بمعنی و افعال

۲
 له
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سنة ١٢٠٠

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۱

الحمد لله رب العالمين

12/12/19

مستور

11/15/54

...

بسم الله الرحمن الرحيم

10/10/10

١٠٠

۱۰۰

۱۰۰

قوله

11

10

10

11

10/10/10

6

در سینه کافور سفید صبح راز و راقی سباده هر فلک نجوم موصوفه در فکر درستی کاغذ را افشان کاغذ
 آن سبک و سحر آفتاب خطوط شعاعی رسته سبز برای قلم سحر کاغذی که رسته جدا کرده جلوه طماننا
 چون بدینا و دیده ساطع گسترده صبح در جنب رخ آن گریبان چاک آینه پیش صفایش میو حیرت ماگ
 به لولهای نظام گمان بر خفته نه کشیده از طلعت نور یاری لباس صحنی در پر پوشیده کثرت صفایش از تشبیه پر
 جلوه رنگ عمارت در مقابل صفای جلالتش از غیرت بر سر سار خیمه رختنه کاغذش بشمول ملک گهر در نور
 بار بست اجلی که مهر و گمان پری جلوه درون تاریخی از غیرت بر خط فواحدا نوا بر مهر کشیدن در صبح
 سبک آبی آردار در پوشیدن بسته مهره اش سپیده ترازو ساعد از نینان اگر نودی هر دو دست آردار
 درنگ کارگر قندش حرف ممت نمودی فی فی تعبیه در آن انگشتی سلیمان است که ملک صفای رنگین
 است سبحان آنکه طرفه نه سبک آبی آبی آن و چون کرده باطلعی که سپیده صبح از آن سر کشیده
 فی فی عابدیت که چنین سجده گشیش بر سجده گاه سباط نو گسترده در هر چه برانی صد جلوه طور در نمایان
 بر ورده مگام نور در سینه رختنه که بر روی تجه چیده با ناز انضال سر که گریه بی بدینال صبح دوباره تشبیه
 مارگر نسرین نسرین بر خاطر نازک کاغذ باریکیش پس گردان و باراد لفظ از برده چشم آمو گمان از نظر افتاد
 با صبر با انضاف تو امان خامه اش شاه ریاضت است که آرد جلال انباشتید جز فقر و لب سپید و خوشه
 بر تابش جا که نیندی فی عیار است که فی فطرت زبان ادای هر مطلب مدعای نماید و سحر طرازی که از
 قطع زبان در حسن بیان می افزاید تقیه نشین تقیست که سه شمان حروف دوامر سپیده به نوازش سخن
 رقص از آن برین جسته و گریخته سرش حوصله خزانه و نوک بان نوره که حسن آتجه بر معانی رنگین به صحنه
 از آن سکوت بسته بعد از آن است که دست گرفته هر که میگوید و در راه اطاعتش از سر برده و در آتش
 غامزه را از خدای طاعت آفرین ترکیب بر یک یک به پیش در گلو تخرص منون معانی رخه آید گرد
 فی فی و میکه تراغاه در فانون فلک در خفته گریه در تخی صفای از صفو و روان بلندی لیل نکو خرا
 نه و نین در آتش بر سر سید الفون محض نامه به ثبت شدن مهر تعریف و چکان
 مهر که اعتبار اندر و میکه و نام نهاد کن نگین بیان میریزد چنانچه خاتم صدق و حقا است

موی با سبک و سحر آفتاب خطوط شعاعی رسته سبز برای قلم سحر کاغذی که رسته جدا کرده جلوه طماننا
 کعبه و نینان بر خفته نه کشیده از طلعت نور یاری لباس صحنی در پر پوشیده کثرت صفایش از تشبیه پر
 جلوه رنگ عمارت در مقابل صفای جلالتش از غیرت بر سر سار خیمه رختنه کاغذش بشمول ملک گهر در نور
 بار بست اجلی که مهر و گمان پری جلوه درون تاریخی از غیرت بر خط فواحدا نوا بر مهر کشیدن در صبح
 سبک آبی آردار در پوشیدن بسته مهره اش سپیده ترازو ساعد از نینان اگر نودی هر دو دست آردار
 درنگ کارگر قندش حرف ممت نمودی فی فی تعبیه در آن انگشتی سلیمان است که ملک صفای رنگین
 است سبحان آنکه طرفه نه سبک آبی آبی آن و چون کرده باطلعی که سپیده صبح از آن سر کشیده
 فی فی عابدیت که چنین سجده گشیش بر سجده گاه سباط نو گسترده در هر چه برانی صد جلوه طور در نمایان
 بر ورده مگام نور در سینه رختنه که بر روی تجه چیده با ناز انضال سر که گریه بی بدینال صبح دوباره تشبیه
 مارگر نسرین نسرین بر خاطر نازک کاغذ باریکیش پس گردان و باراد لفظ از برده چشم آمو گمان از نظر افتاد
 با صبر با انضاف تو امان خامه اش شاه ریاضت است که آرد جلال انباشتید جز فقر و لب سپید و خوشه
 بر تابش جا که نیندی فی عیار است که فی فطرت زبان ادای هر مطلب مدعای نماید و سحر طرازی که از
 قطع زبان در حسن بیان می افزاید تقیه نشین تقیست که سه شمان حروف دوامر سپیده به نوازش سخن
 رقص از آن برین جسته و گریخته سرش حوصله خزانه و نوک بان نوره که حسن آتجه بر معانی رنگین به صحنه
 از آن سکوت بسته بعد از آن است که دست گرفته هر که میگوید و در راه اطاعتش از سر برده و در آتش
 غامزه را از خدای طاعت آفرین ترکیب بر یک یک به پیش در گلو تخرص منون معانی رخه آید گرد
 فی فی و میکه تراغاه در فانون فلک در خفته گریه در تخی صفای از صفو و روان بلندی لیل نکو خرا
 نه و نین در آتش بر سر سید الفون محض نامه به ثبت شدن مهر تعریف و چکان
 مهر که اعتبار اندر و میکه و نام نهاد کن نگین بیان میریزد چنانچه خاتم صدق و حقا است

در سینه کافور سفید صبح راز و راقی سباده هر فلک نجوم موصوفه در فکر درستی کاغذ را افشان کاغذ
 آن سبک و سحر آفتاب خطوط شعاعی رسته سبز برای قلم سحر کاغذی که رسته جدا کرده جلوه طماننا
 چون بدینا و دیده ساطع گسترده صبح در جنب رخ آن گریبان چاک آینه پیش صفایش میو حیرت ماگ
 به لولهای نظام گمان بر خفته نه کشیده از طلعت نور یاری لباس صحنی در پر پوشیده کثرت صفایش از تشبیه پر
 جلوه رنگ عمارت در مقابل صفای جلالتش از غیرت بر سر سار خیمه رختنه کاغذش بشمول ملک گهر در نور
 بار بست اجلی که مهر و گمان پری جلوه درون تاریخی از غیرت بر خط فواحدا نوا بر مهر کشیدن در صبح
 سبک آبی آردار در پوشیدن بسته مهره اش سپیده ترازو ساعد از نینان اگر نودی هر دو دست آردار
 درنگ کارگر قندش حرف ممت نمودی فی فی تعبیه در آن انگشتی سلیمان است که ملک صفای رنگین
 است سبحان آنکه طرفه نه سبک آبی آبی آن و چون کرده باطلعی که سپیده صبح از آن سر کشیده
 فی فی عابدیت که چنین سجده گشیش بر سجده گاه سباط نو گسترده در هر چه برانی صد جلوه طور در نمایان
 بر ورده مگام نور در سینه رختنه که بر روی تجه چیده با ناز انضال سر که گریه بی بدینال صبح دوباره تشبیه
 مارگر نسرین نسرین بر خاطر نازک کاغذ باریکیش پس گردان و باراد لفظ از برده چشم آمو گمان از نظر افتاد
 با صبر با انضاف تو امان خامه اش شاه ریاضت است که آرد جلال انباشتید جز فقر و لب سپید و خوشه
 بر تابش جا که نیندی فی عیار است که فی فطرت زبان ادای هر مطلب مدعای نماید و سحر طرازی که از
 قطع زبان در حسن بیان می افزاید تقیه نشین تقیست که سه شمان حروف دوامر سپیده به نوازش سخن
 رقص از آن برین جسته و گریخته سرش حوصله خزانه و نوک بان نوره که حسن آتجه بر معانی رنگین به صحنه
 از آن سکوت بسته بعد از آن است که دست گرفته هر که میگوید و در راه اطاعتش از سر برده و در آتش
 غامزه را از خدای طاعت آفرین ترکیب بر یک یک به پیش در گلو تخرص منون معانی رخه آید گرد
 فی فی و میکه تراغاه در فانون فلک در خفته گریه در تخی صفای از صفو و روان بلندی لیل نکو خرا
 نه و نین در آتش بر سر سید الفون محض نامه به ثبت شدن مهر تعریف و چکان
 مهر که اعتبار اندر و میکه و نام نهاد کن نگین بیان میریزد چنانچه خاتم صدق و حقا است

میش در حسن آن تنگ سراپا زیب و فون از گوهر نقطه و لطف چه از سر انگشتی بلبل جند و ما
در تخیل و ما حلقه کند صورت لاد و شیم جهان زبان حال لایق گویدان و باغ تلاش چنین غور سا افر
طوئیت با ناز و پدید بر دبال کشا یار مد و روش بطور یا حی حسن است که از نقطه پلایین بر بر و زن شخصیته
و یار مد و لطف جعد کشینی که بر قفای خمیر می بایان تا کمال نقش آرایش سیه چون مفرد آتش نیاده ترا آرس
حد اگاهد غصه نوبدن نازنینان فرمیده و لهاست مرکبات نیز در دستان شریک ناز با خوش ترکیبان شیرین
سخن نگین اوار و ترفیع لطافت حروف نستعلیقش روزی زبان بیا ناستعلیق و طرز طراوت و تابشش
سبا کلان موشان کنه آنا گیتی کار نظم بیکرانش برخاسته در بان خوشنویسان مرجع از نیت که حسن بکران
بودن در صدق مقال ظاهر و عیانست از کبک و جزو حسن در بر نم ناز و ذکر وصال انبساط و آهسته به صغیر نگین
بر عایت آن خرسنه تهری انکاشته سبحان الله طرفه عالیقدر است که در وای سکه شالان در و ما تواند و کم
نیز بقضای بیکرنگی صفتش تدبیری باشا بان مهر خطاب جوابی زیبا باوست که کلکش از با قوت زمره
دار و دوحوی است بازی سزاوار او که از نیت کار قلش استی بسیار و مهر خوشه اش اخمرن رهتی گهفتن بکات
که کارهای جهان را اعتبار از نیت اگر بدیشانی نامه پیش ثبت گردانند در نظر نقوشش با نیش چنین عریب و
نشیند و در ترین نایب است ناز از نقد اعتماد و سرایه گزیند سبحان الله طرفه سوار است که بهنگام غم مدین
نامه همین که بر پشت مرکب کش ثبت و در از خود زبان در دم قرطاس نقش مراد صورت است نقیض نگار که
بجاشیه نگین طرح انداخته نگاه تماشا را در باغ خیران تنگ گزین ساخته آلتون خامه نگین بکار رنگ
تقریب دکان بکار می نیر و پاچه نگارین بنگر نیز نگین چهره آلوده نگ شتاب گردیده خون
شیدان سراپا آرزو در سینه مشتاق بچوش سیده دیده تماشا می رخ نازینش در سیر بهار چمن ارغوانی مهر
مرقینان بر سر چرخش بنگر و شک کفایت قطعه زعفرانی سینه مایان حلقه فرشتش از جوهر چهره پر و حشریه
نگارون عاشق آسانی ناله بر وقت بود رنگ اندیشه خوی نرکت مقرون نسیم کوشش سیم برین صندلی شان
بام خورش طلوع نسائی و باغ سرسایان حرارت جبران دل داده و لطف عجزی و ستارش فباده و اعجوبش
رضت صبرست مگر بایان چه گام آرایش زن نازین فارغ از زیب ترین بلایا سکا که گزیری بر و جود

جسم سین بیان ماه از تیره و جلوه آگیزی در حجب لطافت گلگونی عذراش چهره تصویر مرتفع از ملک
در شکست رنگ و مقابل تنگی دلبان کن لبستان غنچه در باغ نهایت دلنگار گل شقایق چینی لبش بر طبع
بالیده شاخ قناری لعل دوکان شهید او لب خسته رنگ سپیده آن آفت دوران ایام مرگ عین به عیان
قبول بارگاه نازنینش شهاب عشق ز طشت خلک بدرجه محروم از ناز شعاعی در دست آفتاب خفته کلاه
بمنای منظور و نظر و بدن تن نازنینش بر آتش لباس فاسانی از یار و دیار و خویش و بیگانه بهشت قطع
پویند و قبول جدائی گشته رنگ سوسنی در رخ حال شک بان سوسن از خود رفته لطافت نازنجی بهنگام
که کرده سخن رنگ گری بلای جان و آفت ایمان و از طرز زمینی سر مه در گدای آه و فغان آتش خرمین
برق سامان کشکان کی کفن بهنگام در تنی رنگ دای دامن کمر زدن کیفیت لبه رنگازگ آه نیست
طلب پیش وی آن دوکان از چرخ بیان صدستان دماغ شاداب برار بهار براج شان جهان شاد
به ترتیب قافیه پرده خسته و قدان لطافت آزمای اختیار بران دلباخته و اگر بدستی لون عنابی نشسته
و زمان پر خون لب شاهان که سبته بهار گلزار با شاهان فرنگ گلجو و برگردن رنگ سرخ خون شهیدان
سر ابراز و زده کلاه لون بهر شجران جهان پسته زبسته و نهان وستان شیفته گلای گل طرخان نگین
و ششای شجره تارک دنیا و ما فیها در منع غریزی بندگان بانی لطافت نافرمانی در نافرمانی بهنگام
تاشای ادای بادامی دل بهر پر و جوان در قبول غلامی تقه جگر آتش اشتیاق آبی چون تشنه کمان
نفسیده لب بیتابی بر سر طعنه و حارات آفتاب و بقراری لطافت رنگ شترتی خوشکین و رنگ اری پیشین
بوی صندلی و لشکر حشم تا قون اهر دم با جان نوی سر و کار کیفیت کاسی شفا بخش بهار یار پرورد خاطر
دل مسرور و لطافت کوکبی حسن چهره لوحظان از یک پستان شیر خورده جلوه جسم کپاسی چون چهره با فرو
جنب صبر و متاع سکون لبان پنبه پاک سوخته لطافت رنگ شتری دل از کف رباعان گیرش و نبال و
نافه لیلی سزاوار بهار رنگ پایزی عروبی نشی و دعوی بی انبازی کینیت گمانه نگاری سر ابراهیم
زخم سینه هر جگر خسته دل انگار به تمنای دیدن رنگ طوسی آن دوکان اختیار بی وطنی عزیزی از وطن
طوسسان از خوشنودج در پای لطافت غریزی و عباسی و کاسی ز زرق تاب و توان تماشایان

سک نوابی

افغانستان

شماره کتابت از

انسان فایده کار

فلسفہ

اسماء

✓✓

1954

۲۲

چرب زبان نان بیانش بحسبیت پیکر دار دل برادر اگر از مودی ماه آسمان فکر سیده و کانش در سر کاشان
بتدیر ز نور دسانی شیر در زیرین هم گا زبان کشاد و رجب لطافت کلیجی و کانش نان خواجی آسمان
از لباس خریداری عاری و کارکنان و کانش هجوم خریداران شب و روز در گرم بازاری از تهر سب از
کارگاه نازینا شش شش کواکب زیب خواجی فلک و در جنب ملاحت قرص منیر خوش بزرگ رده ماه
نسبی ملک سبحان آمد اگر بگویم تعریف شیر مالش قلم بردارم باید که اول بجای بداد از رنگ سق نقاش
بدست آرم زهی آب تابانی که تلالوی عکسش جنگام خوردن لب دهان مشتاقان رشک معدن لعل آبدار
گردیده و چهره گلقداران از بس غیرت در پی آبی بمرتب نان آبی رسیده دانق از اکل آن ذخیره لذت
فرزوان اندوخته و آذینهای منتظران جرس زلفورش سپید سوخته و رجب صفای شیر و کانش شیر
سپیده صبح هیچ نیز زیده و سردانه خوششش بر جال حیره فرزوان گلرخان بالاباته چرتیده سینه
ایسم تنان از صفای آرد و کانش صباحت و امستان و در دعوی تابانی ماه آسمان بقابلان غل
پشیمان بکلیف مشتاقان اگر از دست صنعت اشناط رخ بختی نان تشنگ انداخته فوط لطافت آن دست
ایجاد باقرخان او و بالا ساخته سبحان اند طرفه نانی است که هر رت پر لذت سرا جلا خوش لهامی فانی
بهر ارجان ندر است و آنداهر شکاش ابر روی الله فرید پادیده ناخوادیده سر سبزی گریز زبان لقمه
لذت توانان خوشالطفت گا و دیده و جدا کیفیت گا زبان مفرحانی در عین سبزی قوت حلاوت نان پیر
روده آتش در تفرق آفتاب تابان است و مغزو غد و در بان بمنزله دیده آن جوده زبان نگارین بخیر بنگام
نمیر آرد دل بیتاب کشگان میا کانه ز ریششت دست مالیدن بسطو تیرنگاه بر خیم غمهای دل و جگر سینه
ریشان لبان پیاز و ارکت ترشیدین و بر خوبالتیدن طرفه پنجه کاریست که در کثرت تغیر هجوم خریداران
حرف چایم بر زبان نمی آرد و بمقابلت و شر از بس هستی نفع خود و نقصان غیر و امیدار دسان آلود
لوان ایما و لذت و کانش از خاطر غریب لوطمان با د آسایش خانه می رباید و در دل متوطنان بلطفت
هر چه شوق خریداری می افزاید با اتهام خدمت و کانش بر فلک بر پشت جمیده از انبار میباشید و کار
دل از فکر ساینده گشت غافل نشسته فی فی انبار میباش روی و کانش کوه طور است که در افروخته

وفقاً لآزب

معا علی بن عیسیٰ

مستحق

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

مکمل فیض

مجلس

بنی سواری

100

1

۱۰۰

تشیاری و

3

لوان الوان مجبے
رنگ رنگ چاروان
معنی جمع لون است
معنی رنگ و شمع نفاہ
الکسر معنی و شمع مال
روزنی ناز و سائش
سکونی و عطی و عشا

[illegible]

براده چوب صندلی که هنگام خراطه زدن برایش جمع گردیده بر سر و در ششای بیا دلالت سرتابی که
 سالانه تالاب از فریاد فرو میزد و یاد و یاد و یاد بر پیشانی بت پرستی قشقه از آن سینه تالی سجده بران یار بر روی
 پرستش لات و غری خندونی بی بسیای ماهر و یان به ضاد و بد تا چهره آرایش نرمی ازین تار سینه
 نقصیده جگری لیسند شعله بر پیشانی از پاشند اناتل خا بسته هر دوایش روی بساط سنگام خراش
 رخ و پیادگان شطرنج در دست برد و قرار نگاریان نیز گام حقه با چشم شعله اش بقصد بردن گردان
 و لدا دکان از گردش نازم دمک هم فرب محوشه بازی نزار حسن شسته و صغحه چهره از عینت خالدا و در
 انداز خانه بر انداز بر سر ای که چشم فاشش به شعله پله حقیقه گری غمزه و ناز گردیده اجل بیچاره بر سر
 سلامت بگذر یان سکین گریان دریده مرگان درازش بر جگر تماشا یان به تیزی دست کار گرد و
 فراق راه صبح و مسافله نده بر دل جگر نایار و در طوفان دهره کاریت که ستایشی لعلت ساخته اش
 طفل نگاه غم آن خوش برگردن نمی نماید و کودکی دریده تا ندیدنش چشم از گریه میکشاید بجان الله
 اگر از دست پر صفتش بکسی بیخود ارسیده عیان صبر نگاریان از دست اختیاری اختیار جدا
 گردیده و اگر بختن بیکل فیلی پر دخته چشم انصاف جز لاله آسمان کجک پیشانیش بخورن ساخته تماشا
 ناته محرومه دستش لیلی مجنون از دنبال دوان از نظر طفل ساخته اش با بدن جهان خیر از طفلان تقویر بر
 دل را بلباس و لری دست فرما و کمال صنعت از صوت عاشقان آبلار پریشانی نهوید انداز آه و در تروتن
 رم طر ز ته یا طیلان هدم اگر بکستی در جی از آنوس پر دخته ضمیر فطرتش از یاریکی چراغی در آن روشن
 شانه ساخته اش شادان بلند رتبه بر سر بگذراند و با کتاپ اش لعل طره مئی از آن بر میدارد اگر صورت
 کردی الکلی از عجاج ساز و بر سینه نازنغان عاشق دلباخته دست بوش نیندازد و تماشا گرداندن گوی
 محرومی دکان آن سر امان از در راه افتر و صدا و خون گ جان بهایان از دعوئی بت بی نیازه چندی
 آبی دریا کار بهایان تمام نماید لیکن نام آنها از یابی پشت کاسهش بکایه عمر ابدی بسایه صنوعات بوش و لذت
 صغیر بکیر انداز بر سر پیشانی بای بیای حسن بدیر اکنون سخا جویان اوده کبا و شش تحریف و کان
 سخا است از چشم بدو که ناسازی از باز خرم و جی دارد که جان تماشا یان بسان نخچیر اجل قدم بر راه سلامت

[illegible]

رنگ خجالت بود گوش تندی ترشح بجان غمزه جا لاکش اگر غم سینه بسته است که از لکان چو سرب کون
 و متوج زبان بر رخ بریان آستانه بوجان فکرا نگر میگردد چشم بدو فضا نگر نگو منظاره یک سر
 کشیده میدان عشق گشای دلفات لرزانی است دست بعقبه آشنای مهر که خیزری بهنگامه لرزانی موارش
 عاشق سراپا سوز و گداز چون سحر نام ز پرده و قتل تماشایان بارانی دیده دین کار تیغ دو دم آلی سناخته
 تماشای نگرش پنجه اش جنبش مرغان بنان جگر و زو و جگر امتحان تیغ از نایها نشکر دین لدا و گان تماشای
 یوسف که خان اگر بر طاعت فروزان آن ماه بابان بدی از دست و پنجه در گنجایان معرکه امتحان بهقت تریب
 چرخ تیر می شمشیر توسته تماشایان تماشای گردش چشم قاتلش و چون شد و شتاب فشان لایقین از سکه دانه
 در دستان بلی سانش هر سر و سینه که زخم آشنای تیغ و سان نگاه و در گانش گردیده تیغ سعی صدر خمر و
 در معرکه بر دوش تیغ نبرده ای روی گشایش قتل سیران هر لحظه دست بعقبه شتا و در مهر کارگاهش نشو و نو
 شمشیر قیامت بر آید روی چرخ و خنجر و هزاران غفلت نگاه تیر از تیرش زنگ تر و گشایان جهان بجان تیر
 زود تیرش اگر در قهرش بر صیقل خطوط صین نره در دست کار مرغان ز شمشیر در گان مجروحان گان
 و شکست برق سوزان سوخته تندی دیدن و خنجر بران لبا گردان عالم نگاه و دیدن تیر بر چکان آسمان سینه گاش
 طائران سدره شکار و اهل خانه بدوش بی یار و دیار بر بالین حسرت بسیاران بستر انتظارش قائم دار شسته جگر
 سلسله سکون لدا و گانش بریده تیغ فقدان صبط آه و زاری و جگر تبتابانه و در دلفش جان دل بر چرخ
 کشیده کرب بهقاری شمشیر بر پرده و قتل لدا و گان عین تماشایان تیغ بر سینه دست جلاد جانان
 و صفت عاشق خنده و زاری دیدن بر نوک بران سرا عاشق دیدن ترنجید پس خاطر و مرغوب طبع
 نامل چشم نگر دیدن آغوش بر دره تراکت جلوه خرام ناز و خوش اندازی و حسن شروع شباب بشمشیر
 آزاری در قبضه طراش تیغ بران گنگوی تعریف طغیاب قلم و خوش بانی و سان عو و عیان سینه گاش
 شکار تیران حریفی تیغ و لدا و لبا سنگ فشان تیران زنگی و در شمشیر و خنجر خامه بد و تعریف حسابش سحر
 خنجر خنجر نره قلم و جبهه صفت چون طفل نصیبان سر بلند و تراکت مطلب جگر شمشیر قبول پسند بجان الله و گاش
 با بیهوده فروزان غم از آتش در گان ساختن لعل برق تیغ حشمت هر کی از دستم فشان مهر که زور و لری

[illegible][illegible]

و از بهر لطافت بهر ولی بهر بار معجزان جهان زندانیان فراقت بر آفتاب پال و بال کوشش حق جهان فسیح
از تیر باران حوادث پال جت استکلام همای قلندری جنون بیدان سینه نوسینان با محبت نگاه از کجاش
بدوش و وصف مقتولان آن روی می آفتاب سائر شرکان ساخت چشم برش که خون ه نور و خامه
تحریر میوز و تعریف کاین درین پای راوه می کشد از بهشتان شک کان طلسم کان عقل
فریاد و طراوش غنچه بازان سر ایزب خور دوزخی نقش فروشان فی زمانه چو گفته آید که بکاش کشتی
گفتشهای ریزگار بر بهار دل اردست کاشانیان بر بربند و در شوق خریداری بی اختیار می فرایند سخت که
هیچ وقتی اینگونه نگینهای خط فریب دی کار نرسیده و گاهی بقیع اختراع و ایجاد های نادر و نفی نگردد
سینه دخل تصرف تازه درین کار فرسیده نظر است و پرواز از کشتهای جدید روز بروز بیشتر کسبیکه در آن
بیک نگاه وید با صبدان مشتاق و آله تشید اگر دیده ویده سیرش بر روی مهر و ماه نظاره گستره و طلوع و
تروق آن هم جلوه ظهور و نظر سبحان اند کفش قلم پیچ کاش در خمر تبه دار که در یاریا که بران سر او
نار است پیش هر جلوه آن ماه و ستاره آسمان بکار از بسکه هجوم نظارگان گمان عین الکمال دارد و معنی
از رخ زیار بر دشت قرین صحت می شمار و هنگام خرام بارش استار نقش که از ان بر روی رخاک
می نشیند گوی فرق زمین کو شواره پرزد و کمر زب و زینت میگرد و مصداق مقول فاخلع لعلک کفنک
مقام اوست پای نه است پر کرد و اگر ام انعام او پنجه پای آشنایان و در بزم پاکیزه سرستان خوش
و کف با از فرط صفا در تازی چون دی و ضو قطع از دست زینت و زیبای سیمبران
خرام ناز ترقی گوین جلوه آن اداوی جنش نوکش که خرام کسی برای سینه عشاق کرده تیر سینه
اکنون تعریف کان قضا فیکر خجما میگرد و هنگامیکه سیه چهره طلعت شب گوشتالی دست قضا قضا
براه مسافر و روی سپارد و خنیل آواز آند اگر موزنان بر گوی و دنبه سپیده صبح سا طو تغییر و جملنا
النهار معاشای کند و قصاب ذائقه پر و حلاوت ماب بر چشم سینه غفلت خواب از رخ ادا
کلمه شهادت کشته با بخت بیدار بر رخیز و دغم و کان آرائی بامیت پاک رنگ خرام میر و جدا
مهر سر لذت جهان یی بی کان ای بوستان که خانه همین تحریر تغییرش استخوان بر رخ حلاوت و غفلت

[illegible]

در این کاشه سیان خوانش شادمان فلان صید و چکل نام خدا هر طرف و کانش نصیحا سخا به کاشه سیان
بفرست آن ای کار قلم مانی و بهر او در عید افتخار بی پایان سبحان الله اگر طرح کلی بر آن رنگینی علمی انداز
شکاه تماشای بل سابران دل باخته گریش شکفتگی همیشه بهار پر دواز گریش نقش بر آبی و پیاوردن بر آن
بارگران و نوری آن طالب جان و اگر سفید آبی به کل طامری کشیده و بر افروختن از چادر بار برنج پوشیده
کام طلافی رشک پشایی زرافشان شادمان و حاشیه فقره طراز را بهار صد شترن نسیم بگیاان بنگاه
سرمایه صد غور و غفلت بار یک بنیان جهان تمیز آب آب بریز جبارش کیمزه راه منزل گران بردار
بجوه دل از کشت با انداز دریا طوفان بلا یک کوه کوه شکوه و پهنای ابرش نام ندوده و عت صحران
فر از حسن رخا لیلی بر عجا صورت طامردام نگاه و حشمتی برهن راه لاکه کشیده و کاس سفید شفق
و مید و صبح امید بر تو پالایا بر صغای کامی سینه حورتابانی گیکامش شک صراحی کردن صبحان
سیمین بن و مخمل مطلقان جهان حسن جهان ابر رفتن خوبی نقش و نگار چینه پینی آن دکان از دست خیمه
نخاریش بر آن بستان هر چند بر ساطشان لاریه می نشیند لیکن از صفت کاه نوازی کننده نمی گریزند
در تعریف قصصا را بتقریر العبد کاذب سرری پیکار و دامن شکار دیده اصل حشمت و عقیق
کار بهینه و نسک حیده سبحان الله هنگام سحر تا از رخ زیبا نقاب حجاب پوشیده کشف خجالت هر چه را
قابل دیدن دل جهان کند شسته از رشک صفای تن صبا جت بارش دریا از موج چنین بکسب نگاه داشتن
چالاک تر از گذر بار صبا و در قتل اسیران این بین مقبول تحفه طبابت قوس فرخ با عت عازنش
و لوح سینه شال لب زودمند مقام تحفه و شکش هنگام دریا نوازی آن ماه تابان سراپا غمزه و
پناه چشمه انجویان بر بی نصیبها طلعت نشین بر خور سیاه پیرهن عطر و رویه بارش اگر عقیق نبسته جان
شعیدی و غمش ثلث العزازی پیرهن یوسف استلی نوزیدی رخت نان نبات مردان با ساقه
نگارنش بر لبی بهر سیده که جدا از آن بر بدنما بفت بار و شندلی نیار سیده بی فی در نگاه انصاف تو
ناین چه رسیده که تغیر رنگ عبا خاطر روز بر قدرتی و زریده زبان تقریر برین تقریرش و در کسب جان
بهر سنج سعادت سفید و در اوقات صفای مضامین مریح طراز انش مخمل ماه بعد از رحلت و تو تعریف

[illegible]

دولت و ملت و مردم و زمین و آسمان و دریا و کوه و جنگل و بوته و درخت و گل و مرغ و پرنده و ماهی و حشر و جمادات و نباتات و حیوانات و انسان و جن و انس و ملائکه و فرشتگان و ارواح و نفوس و جبر و کسب و اختیار و تقدیر و قدر و اندازه و حد و حدود و قیاس و معیار و سنجش و اندازه گیری و شمارش و محاسبه و حساب و اعداد و ارقام و ریاضیات و هندسه و نجوم و فلك و کیهان و آسمان و زمین و دریا و کوه و جنگل و بوته و درخت و گل و مرغ و پرنده و ماهی و حشر و جمادات و نباتات و حیوانات و انسان و جن و انس و ملائکه و فرشتگان و ارواح و نفوس و جبر و کسب و اختیار و تقدیر و قدر و اندازه و حد و حدود و قیاس و معیار و سنجش و اندازه گیری و شمارش و محاسبه و حساب و اعداد و ارقام و ریاضیات و هندسه و نجوم و فلك و کیهان

اندوه و غم و چو تاشی در دل پرالم و دیانه لیم غم نشین و کران بره غلط بفرش من
 ذکر ساقی ز لب و رود جان بگو برزم طرب و به تعریف ساقی و جام شراب و باغم بر لب چو چنگ با
 و چند ساقی بچکلاه بگین ای نرم لبی و رعنائی و خوشا جام هم بر لبی ای زلفی عشرتکده شوخی
 و خوش ادا می که باوه و لغوی صبا طاعت شکاری با خنکان سحر از خانان و لیر و حمانه حسن و خان چهره چو
 ماه و برست تاشی زار نشسته بهوش از سر بای جاندا و گان بگانه دین ایسان که وین گار ناز نیا و موسیقی لب لعل
 دستش آه جام بخوبی از فری ناطا گیان بر آماجرت و سکن از حرمان غلط کردن سخن در حرم شیا بیان
 جان بلا می ایان لغزش قدم طافوس باغستانه ز امیدن بخشش با تیا بلدر اراج و واکج دیدن اسب
 نزاکت سبوال صبره گسختن ازین عجزانی و زکس شهلا از خار و دوشین چن ساغر ز جاجی لیر می از غوغانی
 کشته لطف ویدر دیدن بی نشسته شراب برست آواره عشق شش دیدن ازنگ و هر لحظه در دست چسبیدن
 اسیران موج دریا و یاسمن کردن غارت لسان طوفان بلا ادا می خرام نزلت تو ام شور فتنه قیات
 و کاکل شکستن و پوشش پاکند کردن سلامت سر و گستان لداوه رعنائی قد مزون و غنچه نشینان
 تیگی دبان جگر پر خون آه و فغان در کوچه بیاوش مرد و تاشی و بر حشرت کنگانش دست قضا کوتا بهیر
 بر لغزش کبرشته جبران بدجوی سراپا جفا حشرت مسکین سینه زان مرگ غریب و او یلا عرض عدا ویر حای
 عطارد و و طبع نازک پسند بار یکاندیشه و آه و ناله سر فلک فرسام غروب خاطر رحم آثار جفا پیش
 جام لب شراب مانی عشو و ناز ز گسختن سحر و در بر کشیده و بهار گلزار لطف طره زیب ستاره سحان
 صفای صحن میکده از بس پاکیزگی و فطرت آینه عکس صورت مطلوب چهره مدعا سالی و بی باخ و بی سالی
 متمر خرمی عید به ایامی شاد خاطر مضطر و تمینت هر روز نشا طاهد نور و زوینار عشرت حبشی
 بکنار پرواقاب بر تافش بر صبح از جارب خطوط شعاعی سحر حسن و جاپاک کردن و ماه تابان
 هر شب از پر تو خور و آماده فرسش نور گسردن بهار باغ مستقار از شکفته خاطر خوش نفسان
 منحت سراسر ای سراپا افضا و شوکت شاهان نمونه از سخوت و باغ مجنونان ستانه خرام آن زنده
 دل زک با عشرت و خوشدلی از ترقی خواهان آن بارگاه و فرقی حشرت اندوه و بر کشیده روز

کمال بر بی باغی اندیشه
 خواجه نصیر الدین جمی زاهد و عارف
 بنویس از کمالی که بر کوه و دریا
 کوه و دریا و کوه و دریا
 ساقی و ساقی و ساقی و ساقی
 در حلقه و در حلقه و در حلقه و در حلقه
 کمال بر بی باغی اندیشه
 خواجه نصیر الدین جمی زاهد و عارف
 بنویس از کمالی که بر کوه و دریا
 کوه و دریا و کوه و دریا
 ساقی و ساقی و ساقی و ساقی
 در حلقه و در حلقه و در حلقه و در حلقه

کمال بر بی باغی اندیشه
 خواجه نصیر الدین جمی زاهد و عارف
 بنویس از کمالی که بر کوه و دریا
 کوه و دریا و کوه و دریا
 ساقی و ساقی و ساقی و ساقی
 در حلقه و در حلقه و در حلقه و در حلقه
 کمال بر بی باغی اندیشه
 خواجه نصیر الدین جمی زاهد و عارف
 بنویس از کمالی که بر کوه و دریا
 کوه و دریا و کوه و دریا
 ساقی و ساقی و ساقی و ساقی
 در حلقه و در حلقه و در حلقه و در حلقه

[illegible]

[illegible]

۱۱

[illegible]

[illegible][illegible]

خبر دلی و مستفیضی از ملک ایشان

۱- در صورتی که نامزد
از او است و اگر چه
در این مورد که
است و اگر چه
است و اگر چه

صحیح	عطل	صحیح	عطل	صحیح	عطل	صحیح	عطل	صحیح	عطل
۳	۳	سدا	سدا	۱۸	۲۶	آید	۱۸	۲۶	۱۸
۵	۱۰	مقر	مقر	۱۸	۲۶	آید	۱۸	۲۶	۱۸
۶	۱۰	آهناز	آهناز	۱۹	۲۷	دوخان	۱۹	۲۷	۱۹
۷	۱۳	همین	همین	۲	۲۶	درو	۲	۲۶	۲
۸	۳	نامرور	نامرور	۸	۲۷	وآن	۸	۲۷	۸
۹	۹	بهیضا	بهیضا	۱۰	۲۸	بار	۱۰	۲۸	۱۰
۱۰	۱۲	بیمید	بیمید	۱۲	۲۹	نکته	۱۲	۲۹	۱۲
۱۱	۱۳	گرنید	گرنید	۱۸	۳۰	سپند	۱۸	۳۰	۱۸
۱۲	۱۴	مجل	مجل	۱۳	۳۱	نشید	۱۳	۳۱	۱۳
۱۳	۱۵	عظمت	عظمت	۱۴	۳۲	بادداع	۱۴	۳۲	۱۴
۱۴	۱۶	مکین	مکین	۱۵	۳۳	پرستی	۱۵	۳۳	۱۵
۱۵	۱۷	عیش	عیش	۱۶	۳۴	جوش	۱۶	۳۴	۱۶
۱۶	۱۸	بائع	بائع	۱۷	۳۵	سجده	۱۷	۳۵	۱۷
۱۷	۱۹	پ	پ	۱۸	۳۶	مقرن	۱۸	۳۶	۱۸
۱۸	۲۰	زرا	زرا	۱۹	۳۷	شفق	۱۹	۳۷	۱۹
۱۹	۲۱	بکریس	بکریس	۲۰	۳۸	هرت	۲۰	۳۸	۲۰
۲۰	۲۲	نارین	نارین	۲۱	۳۹	اندا	۲۱	۳۹	۲۱
۲۱	۲۳	آز	آز	۲۲	۴۰	ناخ	۲۲	۴۰	۲۲
۲۲	۲۴	سرایا	سرایا	۲۳	۴۱	کتب	۲۳	۴۱	۲۳
۲۳	۲۵	گرفان	گرفان	۲۴	۴۲	سرد	۲۴	۴۲	۲۴
۲۴	۲۶	گلشن	گلشن	۲۵	۴۳	دکانش	۲۵	۴۳	۲۵
۲۵	۲۷	مزت	مزت	۲۶	۴۴	گذار	۲۶	۴۴	۲۶
۲۶	۲۸	نقاش	نقاش	۲۷	۴۵	سنا	۲۷	۴۵	۲۷
۲۷	۲۹	ربابیند	ربابیند	۲۸	۴۶	نار	۲۸	۴۶	۲۸
۲۸	۳۰	ازدادن	ازدادن	۲۹	۴۷	پود	۲۹	۴۷	۲۹
۲۹	۳۱	حرومی	حرومی	۳۰	۴۸	بارگی	۳۰	۴۸	۳۰
۳۰	۳۲	مومعه	مومعه	۳۱	۴۹	دین	۳۱	۴۹	۳۱
۳۱	۳۳	نور	نور	۳۲	۵۰	استغاث	۳۲	۵۰	۳۲
۳۲	۳۴	نور	نور	۳۳	۵۱	استغاث	۳۳	۵۱	۳۳

خ.م.ف

DUE DATE

۸۹/۵/۲۱

		۲۶	۰۱

۸۹۱۵۲۲۱		۲۶.۱	
۸۹۱۵۲۲۱		۲۶.۱	
خاص بازار			
Date	No.	Date	No.